

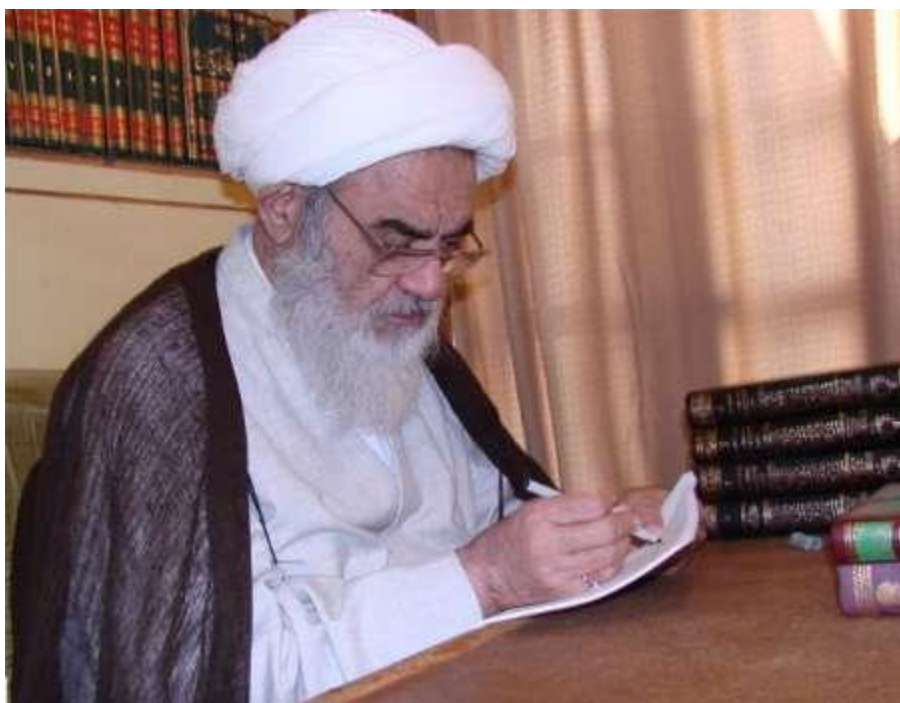
# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس اخلاق

موضوع: اخلاق از نظر قرآن و روایات

حضرت آیت الله مظاهری دامت برکاته

## جلسه پنجم - سخاوت



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ  
السَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ أَشْرَفِ  
بَرِيَّتِهِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ  
سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ  
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خدا توفیق عبادت و بندگی و ترک معصیت، مخصوصاً در این ماه مبارک رمضان به همه شما عنایت کند. اظهار ارادت کنید خدمت حضرت ولی عصر «ارواحنا فداه» با سه صلوات.

بحث جلسه قبل راجع به صفت بخل بود. این صفت رذیله‌ای که خیلی خطرناک است. حتی دین انسان را هم می‌برد. عزت و شخصیت انسان را ضربه می‌زند. در آخرت هم او را رسوا می‌کند. مقداری درباره این صفت رذیله صحبت کردم و معنایش را هم گفتم که بخیل یعنی دارد و در راه خدا مصرف نمی‌کند. یعنی می‌تواند به دیگران رسیدگی کند اما نمی‌کند. فرقی هم نمی‌کند مال باشد یا چیز دیگری باشد. دیروز می‌گفتم اگر کسی بتواند گره‌ای از کار مسلمان بگشاید اما نگشاید، خیلی گناه دارد و این شخص بخیل است.

بحث امروزمان راجع به ضد بخل، یعنی فضیلت سخاوتمندی است. مسلمان آنست که سخاوت داشته باشد. معنای سخاوت هم یعنی آنچه می‌تواند و در فراخور حالش هست به خلق خدا

خدمت کند. به قول قرآن، محسن و نیکوکار باشد، این در مال باشد یا در گره‌گشایی از کار مردم باشد یا در برآوردن حاجات از دیگران باشد، بالاخره نیکوکار باشد. به قول قرآن از آنچه دارد، در راه خدا انفاق کند، مُنْفِق باشد. این صفت در هر حالی او را وابدارد که گره گشا باشد و دل خوش کن باشد چه خودش در مضیقه باشد یا نباشد. قرآن علامت متقی را می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» ۱

آن متقی که بهشت می‌رود اینست که در هر حالی نیکوکار است. آن حالت و صفت او را وامی‌دارد که به دیگران خوبی کند. در آیه دیگر می‌فرماید:

«لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» ۲

هرکس به اندازه وسعش، آنکه خیلی می‌تواند خیلی، و آنکه کم می‌تواند کم، و آنکه اصلاً نمی‌تواند باز هم دلش بتپد برای دیگران و با دعا و راز و نیاز به فکر دیگران باشد. قرآن جداً این را می‌خواهد و بیش از سی جا این کلمه محسن و محسنین در قرآن آمده است. بیش از سی جا این کلمه انفاق در قرآن آمده است و اگر بخواهیم انفاق و محسن را معنا کنیم، می‌گوییم یعنی سخاوتمند، یعنی کسی که سخاوت دارد و به طور ناخودآگاه به فکر مردم است. معمولاً انسان‌ها به طور ناخودآگاه به فکر زن و بچه خود هستند، اما به همان اندازه لا اقل یک دهم آن باید به فکر دیگران هم باشیم. به این سخاوتمند می‌گویند. و الاً دیروز فهمیدیم اگر این نباشد، بخیل است و اگر بخل آمد، خطرناک است و بعضی اوقات با دین انسان بازی می‌کند. اگر کسی می‌خواهد سخاوتمند شود راهش همین است و باید به هر اندازه که می‌تواند به خلق خدا کمک کند، ولو اینکه دست کوری را بگیرد و از این طرف خیابان به آن طرف خیابان ببرد و یا بینوایی که باری بر دوشش هست، بار او را بگیرد و به خانه‌اش ببرد و یا لااقل اگر نمی‌تواند دعا کند.

یکی از وظایف سنگین ما اینست که ترافیک در خیابانها فراوان است اما کم است کسی را که احتیاج دارد سوار کنند. همه شما که اینجا نشستید معمولاً اتومبیل دارید و تنها هم هستید و می‌توانید وامانده‌ها را سوار کنید اما اگر نکنید، بخیل هستید. سخاوتمند کسی است که این ماشینش هم برای خودش و هم برای زن و بچه‌اش و هم برای دیگران باشد.

روایت کمرشکنی در روایات ما آمده است. راوی می‌گوید آقا امام صادق «سلام‌الله‌علیه» در منا به منبر رفته بودند و نصیحت و موعظه می‌کردند. در وسط منبر فرمودند ای شیعیان ما! اینقدر دل ما را خون نکنید. ای شیعیان ما اینقدر دل پیغمبر اکرم را خون نکنید و اینقدر ما را آزرده خاطر نکنید. کسی در وسط منبر بلند شد و گفت یابن رسول الله! ما شیعه و دوست شما هستیم. کجا دل شما را خون کرده‌ایم و کجا پیغمبر اکرم را آزرده خاطر کرده‌ایم؟ امام صادق مجبور شدند و فرمودند تو، دو سه روز قبل به منا می‌آمدی و پیرمرد و درمانده‌ای وامانده بود و به تو گفت مرا پشت سرت سوار کن و تو می‌توانستی او را سوار کنی اما نکردی و دل ما را خون کردی و پیغمبر اکرم را آزرده خاطر کردی.

این کلمه سخاوت را جداً می‌خواهند که ما هرچه داریم هم برای خود و هم برای دیگران بخواهیم. البته مشکل است اما ممکن است. به قول سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

چه خوش گفته است و این شعر را از هزار روایت و آیه گرفته است. در هزار روایت هست که «نشاید که نامت نهند مسلمان.»

مسلمان سخاوتمند است و سخاوتمند اینست که همینطور که به فکر خود و زن و بچه‌اش هست، به فکر دیگران هم باشد.

سنی و شیعه این روایت را از پیغمبر اکرم «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نقل کرده و پشتوانه آن هزار روایت است که پیغمبر اکرم روی منبر می‌فرمودند:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۳</sup>

اگر کسی همیشه به فکر دیگران نباشد، مسلمان نیست. مسلمان باید همینطور که به فکر خود و زن و بچه‌اش هست به فکر دیگران هم باشد؛ هرکس به اندازه وسع و قدرتش. حتی فقری که نان شب هم ندارد و گوشه‌گیر است و نمی‌تواند گره از کار کسی بگشاید، می‌تواند با دعا و راز و نیاز با خدا به فکر دیگران باشد. و وقتی ببیند گره از کار کسی باز شد، شکر کند و از خدا بخواهد که خدایا! من نمی‌توانم و تو لطف کن که من هم بتوانم به خلق خدا خدمت کنم.

گفتم بیش از سی مرتبه این کلمه سخاوت در قرآن آمده است اما به نام‌هایی مثل محسن و محسنین.

سخاوت معمولاً راجع به مال است اما قرآن می‌گوید راجع به همه چیز باید سخاوتمند باشی. وقتی ارباب رجوع وارد می‌شود سرت را پایین نینداز و بی‌محلی نکن و سلام و تعارف با او بکن و گره از کارش باز کن و اگر دست تو نیست به اطاق‌های دیگر برو و گره از کارش باز کن و با خوشرویی با این آقا خداحافظی کن. قرآن به این فرد، محسن می‌گوید. لذا برای اینکه اشتباه نشود که فقط مخصوص به مال است، می‌فرماید:

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (۴)

یعنی مخصوص همه چیز است.

الان برخی اداری‌های ما، کم‌کاری و بدکاری و بیکاری دارند و ما فساد اداری داریم و این باید نباشد. باید همه سخاوتمند و محسن باشند.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۵)

معنایش اینست که اگر محسن نباشی خدا تو را دوست ندارد. خدا غضب می‌کند به کسی که محسن نباشد و فقط به فکر خود و زن و بچه‌اش باشد.

روایتی بخوانم که ببینید سخاوتمند و خدمت کردن به دیگران چقدر خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين را خشنود می‌کند.

کسی می‌گوید گره‌ای داشتم که به دست استاندار اهواز باز می‌شد. آمدم خدمت امام صادق «سلام‌الله‌علیه» و گفتم این استاندار اهواز، شیعه و مرید شماسست و من گره‌ای دارم که به دست ایشان باز می‌شود. شما بنویسید که گره از کار من باز کند. آقا امام صادق ننوشتند گره‌اش را باز کن، بلکه نوشتند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ\* إِنَّ لِلَّهِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ تَقَسَّ عَنْ أَخِيهِ كُرْبَتَهُ أَوْ أَعَاتَهُ بِنَفْسِهِ أَوْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ وَ هَذَا أَخُوكَ وَ السَّلَامُ»؛ هرکسی مسلمانی را خشنود کند، خدا را خوشحال کرده است و این هم شیعه است. می‌گوید این نامه کوچک را به استانداری آوردم. وقتی استاندار اهواز دید نامه امام صادق است، ایستاد و نامه را روی سرش گذاشت و تعظیم کرد و نشست و گفت چه کاری داری. گفتم ورشکسته شدم و از من مالیات می‌خواهند و نمی‌توانم بدهم. دستور داد دفتر مالیات را آوردند و اسم مرا پیدا کردند و از مال خودش مالیات من را داد و پرسید خوشحال شدی؟ گفتم آری. در وقت رفتن اسب خودش را آورد و تشکی که روی آن نشسته بود روی اسب انداخت و مرا سوار کرد و گفت خوشحال شدی؟ گفتم آری. پول فراوانی هم از مال خودش به من داد و گفت خوشحال شدی؟ گفتم آری.

قضیه تمام شد تا اینکه آمدم خدمت امام صادق و برای امام صادق قضیه را تعریف کردم که این آقا اینطور سخاوت و احسان و انفاق کرد و هرچه به امام صادق می‌گفتم امام صادق برافروخته می‌شدند و تبسم می‌کردند و خوشحال می‌شدند. حرفم که تمام شد از امام صادق پرسیدم مثل اینکه خوشحال شدید؟ فرمودند هرکسی دیگری را خوشحال کند و احسان کند و انفاق کند و گره از کار او بگشاید، اول خدا را خوشحال کرده، دوم پیغمبر اکرم را خوشحال کرده و در مرتبه سوم ما ائمه را خوشحال کرده و در مرتبه چهارم دل آن آقا را به دست آورده و او را خوشحال کرده است. (۶)

این یک وظیفه است و اگر کسی را خوشحال کنیم، امام زمان را خوشحال کرده‌ایم و خوشا به حال کسی که آقا امام زمان از او راضی باشد. اگر نیکویی کنیم، آقا امام زمان را خوشحال کرده‌ایم و خوشا به حال کسی که هر روز امام زمان از او خوشحال باشد. خدا را هم خوشحال کرده‌ایم و معلوم است کسی که خدا از دست او خوشحال باشد، کمکش می‌کند و در بن‌بست‌ها گره از مشکلاتش باز می‌کند و کسی که خدا از او خوشحال باشد، عاقبت به‌خیر می‌شود.

من از همه شما تقاضا دارم که تا می‌توانید محسن باشید. انسان گاهی راجع به زن و بچه‌اش سخاوتمند است، گاهی به اجتماعش کمک و رسیدگی می‌کند و بالاخره آدم سخاوتمند و گره‌گشا در میان مردم است اما به خود بدبختش هیچ فکر نمی‌کند. مثل آدم بخیلی که پول جمع

می‌کند و خودش نمی‌خورد، این هم سخاوتمند است راجع به زن و بچه و راجع به دیگران، اما راجع به خودش بدبخت است. یعنی خمس نمی‌دهد، حقوق واجبه را نمی‌دهد و در کارهایش از نظر اقتصادی دیگران را گول می‌زند و بالاخره خودش باید نجات از آتش جهنم پیدا کند، اما نمی‌کند. در روایت می‌خواهیم بخیل‌ترین افراد همین است که راجع به خودش بخیل و جهنمی است اما راجع به دیگران سخاوتمند است.

انسان باید همین‌طور که راجع به مردم گذشت و ایثار و فداکاری دارد، راجع به خودش هم در جایی که جای ایثار و گذشت و فداکاری است، ایثار و گذشت و فداکاری داشته باشد.

أبی بصیر یکی از طلبه‌های خوب امام باقر و امام صادق «سلام‌الله‌علیهما» است و امام باقر و امام صادق «سلام‌الله‌علیهما» خیلی روی او حساب می‌کردند. می‌گوید من خبر آدمی که در دستگاه بنی امیه بود و مظالم داشت، آوردم خدمت امام صادق و می‌خواستم توبه کند. امام صادق فرمودند همه اموال احرام است و از ظالم است و اگر می‌خواهد من شفاعت او را بکنم باید همه اموال را در راه خدا بدهد.

أبی بصیر می‌گوید به کوفه آمدم و خبر را به او دادم. چند روزی طول نکشید که به دنبال من فرستاد. یک آدم باشخصیت و متمول را به دنبال من فرستاد. دیدم که برهنه و عریان پشت در ایستاده است و گفت هرچه داشتم دادم و لباس‌هایم را هم دادم و من از شما تقاضا دارم لباسی بیاور تا من بپوشم. می‌گوید آمدم خانه و لباسی برایش بردم تا پوشید و چند روزی طول نکشید که دخترش به دنبال من آمد و گفت پدرم دم مرگ است. رفتم و دیدم دم مرگ است و چشم‌هایش بسته است. اما ناگهان چشم‌هایش را باز کرد و گفت أبی بصیر امام صادق به عهدش وفا کرد. برای اینکه امام صادق فرموده بودند اگر آنچه گفتم بشنوی، دم مرگ به فریادت می‌رسم و تو را بهشتی می‌کنم. گفت أبی بصیر امام صادق به عهدش وفا کرد (۷)

این گذشت و ایثار و فداکاری راجع به خودش، بالاترین سخاوت است. از همین جهت اول باید به فکر خود باشد. ناگهان العیاذ‌بالله از راه حرام یا از راه حلال و خمس ندادن و از راه حلال و به دیگران رسیدگی نکردن و بالاخره تا دم مرگ به فکر خود نباشد.

در روایت می‌خوانیم دم مرگ دو سه چیز مجسم می‌شود. اول مال است که مجسم می‌شود. این آقا به مالش می‌گوید چه مقدار با من هستی. می‌گوید هیچ. اگر بمیری مالت به ورثه منتقل می‌شود. بعد اولاد مجسم می‌شود. می‌پرسد چه مقدار با من هستی. می‌گوید هیچ کاری نمی‌توانم برایت بکنم. فقط می‌توانم مراسم ختمی بگیرم یا خیرات و میراث بدهم اما نمی‌توانم تو را نجات دهم. بعد عمل مجسم می‌شود. به عمل می‌گوید چقدر با من هستی. می‌گوید همیشه با تو هستم. خوب یا بد با تو هستم، در قبر و عالم برزخ با تو هستم و بالاخره در روز قیامت با تو هستم. [۸] قرآن می‌فرماید:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۹)

خدا به بنده‌هایش خیلی مهربان است و زنگ خطر می‌زند روی تجسم عمل. لذا ما باید اولاً سخاوتمند باشیم. این کلمه سخا و کلمه ایثار و گذشت و فداکاری، کلمه فوق‌العاده مقدس است و این باید برای ما یک حالت باشد، نه اینکه العیاذ بالله مثلاً به زور خمس بدهد برای اینکه اگر خمس ندهد، جهنم می‌رود. به دیگران ایثار و گذشت و فداکاری داشته باشد برای اینکه می‌بیند اگر بدهد، مالش زیاد می‌شود و اگر ندهد، مالش کم می‌شود. اینطور نباشد بلکه باید حالت باشد و وصل باشد. مثل چشم ما راجع به اعضای ما. این چشم به ما خدمت می‌کند و به تمام اعضا خدمت می‌کند و دست و پای ما به همه اعضا خدمت می‌کند اما به فکر این نیست که من خدمت کنم کاسه جایی رود قدح پس آید؛ بلکه برای اینکه بنی آدم اعضای یکدیگرند.

ما اگر مسلمان هستیم باید اینطور باشد که بخل نباشد. این صفت رذیله را ریشه کن کنیم و به جای آن سخا و بخشش و احسان را جایگزین کنیم و به طور ناخودآگاه خدمت به خلق خدا برای ما یک امر عادی باشد. این را جداً می‌خواهند و اگر نداشته باشیم، ناقصیم. کسی که بخیل است، ناقص و مطرود است. خدا می‌گوید ای بنده از کرم و فضل به تو دادم، بنابراین مقداری را به دیگران بده. فکر کند اگر من سخاوتمند نباشم، در روز قیامت گیرم و این مال برای من وزر و وبال می‌شود. حتی اگر من در سخاوتم کوشا نباشم، زن و بچه من در روز قیامت از من شکایت می‌کنند. مرتب این را تلقین کند. بعد از تلقین هم کار کند و تا می‌تواند شبانه روز دو سه مرتبه خدمت به خلق خدا کند تا کم کم این به طور ناخودآگاه یک ملکه برای او شود.

بحث دیروز و امروز این شد که باید درخت رذالت یعنی بخل را از دل بکنیم و درخت فضیلت یعنی احسان و انفاق و دیگرگرایی را در درون خود غرس کنیم و مواظب باشیم تا با احسانمان آن را یک درخت تنومند کنیم و شجره طیبه قرآن کنیم و از میوه آن هم دیگران و هم خودمان استفاده کنیم. اما بالاتر از این شجره طیبه، اینکه خدا و پیغمبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» و ائمه طاهرین «سلام‌الله‌علیهم» را راضی کنیم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

---

۱[۱]. آل عمران، ۱۳۴: «همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند.»

۲[۲]. الطلاق، ۷: «بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند، و هر که روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده خرج کند.

خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از دشواری آسانی فراهم می‌کند.»

۳[۳]. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴[۴]. البقره، ۳: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.»

۵[۵]. البقره، ۱۹۵: «خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

۶[۶]. ر.ک: عدة الداعی، ص ۱۹۳.

۷[۷]. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۷۴.

۸[۸]. ر.ک: معانی الاخبار، ص ۳۳۳.

۹[۹]. آل عمران، ۳۰: «روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد؛ و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود. و خداوند، شما را از [کیفر] خود می‌ترساند، و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است.»

---

معاونت فرهنگی تربیتی

مرکز آموزش های غیرحضورى حوزه های علمیه خواهران

<http://vufarhangi.whc.ir>